

مقدمه

این کتاب حاصل بیش از دو دهه تحقیق و تدریس فلسفه تطبیقی در مقطع دکتری است. وقتی پس از خواندن الهیات *شفا* و برهان *شفا* و بخشهای مهم *اسفار* و *تمهید القواعد* و ... در مدت بیش از ده سال، در محضر استاد علامه طباطبایی رضوان الله علیه، وارد مقطع کارشناسی ارشد و دکتری فلسفه غرب در دانشگاه تهران شدم بیشترین درگیریم با فلسفه کانت - بزرگ‌ترین و تأثیرگذارترین فیلسوف در دو قرن اخیر - بود. از یک سو این شهرت عالمگیر و این آثار فراوان و ژرف - به ویژه *سنجش خرد ناب* - وی با آن تبویب و انسجام پولادین، و از سوی دیگر پیچیدگی محتوا و بیان بسیار دشوار و مغلق وی، با چنان تهمتنی و با چنین قلعه سنگبارانی، کرا یارای چون و چراست چه رسد به این که بخواهد با آن درگیر شود و در آن رخنه بیفکند! هر جا که ایرادی به نظر کسی بیاید نخست خود او خود را، و سپس دیگران او را، به ناتوانی در فهم مراد مؤلف متهم می‌کنند. بهمین جهت همواره باید خویش را و پایید و برخلاف سفارش خود کانت - که: دلیر باشید و نقد کنید - از نقد، بخصوص نقد مبنایی و بنیادین وی، هراسناک بود و پرهیز نمود، به ویژه که کانت با زبانی سخت‌گزنده ناقدان خویش را به جهل و جعل^۱ و ریاکاری متهم و به زنبوران تنبل بیکاره^۲ تشبیه می‌کند و اجازه دم بر آوردن به کسی نمی‌دهد.

باری، سالها گذشت، بارها بخشهای عمده‌ای از *سنجش خرد ناب* را تدریس نمودم، کتاب *تأسیس مابعدالطبیعه اخلاق (Grundlegung zur Metaphysik der Sitten)* را

۱. ر.ک: کتاب کشف، ص ۲۴۷-۲۵۷.

۲. تمهیدات، ص ۹۴.

ترجمه کردم و حاشیه زد^۱، چندین پایان‌نامه کارشناسی ارشد و دکتری در باب کتاب *نقد عقل عملی* و بخشهایی از کتاب *نقد عقل محض* را راهنمایی نمودم و آن خارخار و گاه نقدهای مقطعی و محتاطانه همچنان وجود داشت.

در این میان، نظرم به دو نکته اساسی و بنیادین در مقدمه *نقد عقل محض* معطوف شد که تمام بنای فلسفه کانت بر آن دو، استوار است: یکی کلیت و دیگری ضرورت. این دو محور اساسی که به زعم کانت از تجربه به دست نمی‌آیند او را واداشته‌اند تا طرحی نو دراندازد و، به گفته خودش در مقدمه، همان طور که کوپرنیک با اعتقاد به حرکت زمین و سکون خورشید مشکل هیأت را گشود او هم با محور قرار دادن ذهن و خارج را تابع آن دانستن، مشکل معرفت را بگشاید.^۲ او برای این کار، زمان و مکان را^۳ دو مقوله یا صورت ذهن شمرد و سپس با استفاده از قالب قضایای منطقی دوازده مقوله دیگر به دست آورد و گفت که این چهارده مقوله صورت دهند و ماده معرفت را که از بیرون می‌آید قالب‌سازی و صورت‌بندی می‌کنند و ساختار معرفت را می‌سازند و این است انقلاب کوپرنیکی کانت و نتایجی که از این دیدگاه گرفت و گرفتند دو قرن است افکار را در زمینه‌های گوناگون تحت تأثیر ژرف و گسترده قرار داده است.

اما برخی از ایرادهای اساسی که به محتوا و روش فلسفی کانت وارد است و در این نوشته به صورت تصریحی یا تلویحی مورد بحث قرار گرفته، اینها است:

۱. چنان که خواهد آمد، منطق را که ابزار درست اندیشیدن است نباید بجای خود تفکر و اندیشیدن و محور و مبنای آن به کار برد، نهادن ابزار بجای چیزی که ابزار وسیله بکار بستن آن است یا نهادن آلت بجای ذوالآلة خطایی است آشکار. نخست باید ساختار معرفت را به صورت مستقل تبیین نمود و سپس مبانی منطق را از

۱. هنوز چاپ نشده منتظر فرصتی برای بازبینی آن هستم.

۲. البته پیش از کانت، هیوم هم همین هوای تشبّه به کوپرنیک را کرد و ضرورت علی را مولود تداعی معانی، یعنی کار ذهن، شمرد نه کار خارج از ذهن.

۳. پیش از کانت، لاینیتس زمان و مکان را اعتبار ذهن و غیر واقعی می‌دانست و نیوتن آنها را دو واقعیت عینی!!

- آن به دست آورد نه این که از منطق بیاغازیم تا به معرفت برسیم.
۲. کانت جای تا جا، ناچار شده است برای حل مشکل به طرح اصول موضوعه (postulates) تن در دهد با آن که در علوم برهانی - و از آن جمله فلسفه - نباید به اصل موضوع تمسک جست.
۳. برخی مسائل بسیار اساسی - مانند علیت - را به بحث شماتیسیم و انهاده اما آن را هم تنها در ۷/۵ صفحه نگاشته و به اعتراف شارحان وی، بحثی به آن مهمی را با بیانی بسیار مبهم و سر و دست شکسته آورده و مشکلی ناگشوده بحث را رها کرده است.
۴. موضوعات بسیار مهمی از قبیل کلی و کلی سازی، استقراء، وجود، عدم، سلب، امکان، صدق و ... در سطح متداول مطرح شده و به عمق مطلب نرفته‌اند و خواهیم دید که در این نوشته به این امور چگونه پرداخته شده است.
۵. رابطه فنومن با نومن - و در واقع رابطه صفت با موصوف یا جوهر با عرض - را با قبول نومن به صورت اصل موضوعی حل کرده با آن که یافتن صفت یافتن وجه و حیث و نمود موصوف است و نمی‌توان گفت که وجه و حیث و نمود چیزی را یافته‌ایم اما تکیه‌گاه آنها یعنی خود آن را نیافته‌ایم و باید آن را با توسل به اصل موضوع بپذیریم!
۶. اصل علیت را که ستون فقرات و محور اصلی فلسفه و سایر علوم است با قضیه شرطیه حل کرده است!! با آن که اولاً با منطق و با ترکیب نحوی و جمله‌بندی نمی‌توان کار فلسفی کرد ثانیاً چنان که خواهیم دید قضیه شرطیه به حمله بازمی‌گردد و خود وسیله مستقلى نیست تا بتوان با آن مشکل‌گشایی کرد.
۷. علم حضوری به عالم خارج را نادیده گرفته و به همین جهت در تبیین علم ما به عالم خارج دچار مشکل بنیادین شده است و نتوانسته است خود را از آن وارهاند.
۸. طبقه‌بندی ذهن به حساسیت استعلایی و فاهمه و عقل، کاری است ناصواب و در این نوشته با طرح و شیوه‌ای دیگر ناصوابی آن روشن می‌شود.

۹. دشواری و پیچیدگی شدید بیان و شیوه و محتوای نوشته‌های کانت، به ویژه کتاب *سنجش خرد ناب* - که به گفته خودش از بیم آن که هرگز نوشته نشود آن را در مدت تقریباً پنج ماه شتابزده بدون اصلاح به پایان رسانده است^۱ - و این پیچیدگی واقعاً وقت فراوانی از خواننده می‌گیرد، به خصوص وقتی در مواردی گسیختگی اجزاء هم، بر آن بیفزاید. کمپ اسمیت مترجم نامبردار انگلیسی *سنجش خرد ناب* و شارح آن می‌گوید: «نمی‌توان بیش از حد تکرار کرد که کتاب «نقد» تألیفی یکپارچه نیست بلکه چل‌تکه‌ای است از دوازده سال سیر مداوم. بخشهایی از استنتاج استعلائی - که صفحات ۷۶-۷۹ چاپ A یکی از آنها است - نشان‌دهنده آخرین مرحله از همه این مراحل فراوان است و تعلیم آنها، اگر پذیرفته شود، ایجاب می‌کند که استنتاج مابعدالطبیعی را بار دیگر یکسره درهم بریزند (و از نو بسازند). در آوردن تمام نقد در نظمی با پخته‌ترین اجزاء، کاری هرکولی (سخت صعب و استثنائی) بوده است، کاری که کانت پس از پنجاه و هفت سالگی کاملاً حق داشت که نخواهد عمری را که برای نگارش «نقدهای» دیگر سخت به آن نیازمند بود، فدای آن سازد»^۲.

شارحان کانت، از جمله همین اسمیت و یونینگ و بنت همواره از پیچیدگی بیان و نقص محتوا شکایت داشته‌اند و به ویژه بنت در دو کتاب *تحلیلات و دیالکتیک* خویش جای تا جا آراء کانت را نقد کرده است. البته کسانی مانند پیتن هم، از کانت دفاع کرده‌اند.

بنابراین پیداست که آن خارخار و آن پرسشها و ایرادها - به ویژه به هنگام تدریس که خود مدرس باید نخست بفهمد تا بتواند بفهماند - نابجا نبود. البته نقطه شروع و مسیری که من برگزیده‌ام نقطه آغاز و مسیری مبنائی است و طبعاً لوازم و نتایج ویژه‌ای هم دارد، که با مبنای بسیاری از آراء فلسفی فلاسفه اسلامی و نیز غربی

۱. ر.ک: شرح انگلیسی اسمیت بر کتاب *سنجش خرد ناب*، ص XIX، نامه کانت به مندلسن و نیز به کتاب *Kant's Treatment of Causality* (بحث علیت از دیدگاه کانت)، نوشته یونینگ، ص ۳۸.

۲. همان، ص ۱۹۶.

تفاوت دارد و طبعاً با برخی فروع و نتایجی از آنها اصطکاک خواهد داشت. وقتی - چنان که خواهد آمد - علّیت را در همان مرحله احساس با علم حضوری پذیرفتیم نه تنها نظریه هیوم و کانت، بلکه نظر ابن سینا و صدررا هم که می گویند حس فقط موافات یعنی توالی به ما می دهد نه علّیت، مخدوش خواهد شد. وقتی علم را تصور و قضایا را سراسر، تحلیلی دانستیم طرح قضایای چهارگانه کانت باطل می شود و فقط قضیه تحلیلی پسین - که وی آن را نادرست می پنداشت - درست خواهد بود، بلکه قضایای محمول بالضمیمه، قضایای خارجی، حقیقی و ذهنی در فلسفه خودمان هم، همه به تحلیلی بازمی گردد و آن تقسیمها بی اعتبار می شود.

وقتی علم را همان تصوّر دانستیم و تصدیق، تنها برای اخبار به دیگران بود، نه فقط نظر هیوم و کانت که علم را تصدیق می دانند مخدوش می شود بلکه بحث ماهیت به آن گستردگی که در فلسفه ما آمده، ناموجه خواهد بود، چرا که فقط صورتی ذهنی داریم و مابازائی در بیرون ذهن، بنابراین نزاع اصالت وجود و اصالت ماهیت نابجا و مولود خلط معرفت شناسی و هستی شناسی محسوب می شود و بر این اساس، قضیه کان تامه یا قضیه وجودی که مدخل بحث اصالت وجود و اصالت ماهیت است، به صورت کان ناقصه درمی آید، یعنی این صورت ذهنی (موضوع) دارای مابازاء خارجی (محمول) است (رابطه) و گفته هیوم و کانت هم که: قضیه وجودی هیچ معنای محصل و مفیدی ندارد، باطل است.

اگر کلی سازی را با قاعده «حکم الامثال فی ما یجوز و فی ما لایجوز واحد» انجام دادیم هم نظر کانت که مقوله کلی را از قضیه کلی در منطق می گیرد ناصواب خواهد بود و هم بسیاری از بحثهای مربوط به کلی از قبیل کلی طبیعی، کلی عقلی و کلی منطقی که در منطق و فلسفه خودمان آمده، و نیز این بحث که کلی همان مثال افلاطونی است یا واقعی عینی یا مفهومی یا اسمی دارد، نابجا خواهد بود و مسئله استقراء هم بر پایه همین بحث کلی روشن خواهد شد. وقتی مفهوم عدم را نیافتن بدانیم، نه نبودن، نظر کانت و هگل و نیز نظر کسانی که عدم را به ماهیت نسبت می دهند مخدوش خواهد شد. با تعریف عقل به فهم، محدوده و حوزه فعالیت عقل عادی، عقل عالم تجربی و عقل فیلسوف غیر متأله روشن و انکار آنها نسبت به

یافته‌های وحیانی و عرفانی و غیبی نادرست و ناصواب خواهد بود. باری در این نوشته مختصر مبانی و اصولی چند عرضه شده است که به گمانم بسیاری از مشکلات مورد ابتلای شماری از مکتبهای فلسفی را حل کرده است. فیلسوف به عنوان فیلسوف و تنها از آن حیث که فیلسوف است وظیفه‌اش در بحث شناخت پاسخ دادن به این قبیل پرسشها است و این پرسشها هم همواره برای انسان مطرح بوده است و مطرح خواهد بود و بنابراین تا انسان باقی است فلسفه به این معنی هم باقی خواهد بود. نباید از فلسفه، به ویژه فلسفه نظری، انتظار داشت که مانند فیزیک و شیمی و نانوتکنولوژی همواره ابداع و اختراع و کشف تازه‌ای داشته باشد و چون ندارد، مانند کانت و بمانیم و پرسیم که چرا سایر علوم هر روز پیشرفت تازه‌ای دارند و فلسفه ندارد؟ و چون چنین است پس باید آن را یکسره به یک سوی نهاد و طرحی نو در انداخت، طرحی که اثبات مابعدالطبیعه را بکلی از توان عقل بیرون بداند و فقط کاری کند که علوم تجربی و به ویژه فیزیک نیوتن قابل اثبات باشد!!

* * *

هدف اصلی این نوشته بررسی بسیار اجمالی از مسائل اساسی یا لایه‌های بنیادین یا بن‌لایه‌های شناخت است و نام کتاب هم به همین مناسبت انتخاب شده است و بخش اول به آن اختصاص یافته اما بخش دومی هم بناچار برای تکمیل بخش نخست و تبیین بیشتر آن با اختصار تمام با عنوان هستی‌شناسی اما با تمرکز بر بحث علیت، آورده شده و کتاب در یک مقدمه و دو بخش و یک خاتمه سامان یافته است.

از ارباب نظر متواضعانه خواستار است که پس از بررسی کامل و همه‌جانبه مباحث کتاب، نظرات خویش را به ما اهدا نمایند تا پس از بررسی مورد استفاده قرار گیرد.